

تقریر غایت‌گرایانه از علم دینی با تکیه بر اندیشه‌های استاد مطهری*

علی اصغر خندان**

چکیده

این مقاله در این چهارچوب نظری مطرح می‌شود که طبق تعالیم اسلامی و تصریح اندیشمندانی مانند استاد مطهری، علم دینی از یکسو علمی است مبتنی بر مبانی اسلامی و توحیدی (دیدگاه مبنایگرای) و از سوی دیگر علم دینی، عبارت است از علم نافع (دیدگاه غایت‌گرای). ملاک نافع بودن علم نیز نیازهای فرد و جامعه اسلامی است. به عبارت دقیق‌تر، نافع بودن علم را می‌توان در دو بُعد پاسخ به سؤال‌های - عمدتاً - فردی و حل مسئله‌های - عمدتاً - اجتماعی دنبال کرد. هدف از این پژوهش، این است که نشان دهد تقریر غایت‌گرایانه از علوم انسانی اسلامی، به چه معناست و چه مؤیدات عقلی و نقلی آن را تأیید می‌کند. سؤال اصلی آن است که دیدگاه غایت‌گرای چه جایگاه و توجیهی در نظریه کلان علم دینی دارد.

واژگان کلیدی: دیدگاه غایت‌گرای، علم دینی، علوم انسانی اسلامی، ارزش‌های اولی و ثانوی، علم نافع.

* از مقالات منتخب نخستین کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی.

** استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق^(ع).

مقدمه

موضوع توحید یا شرک و زندگانی موحدانه یا مشرکانه، آنچنانکه از ابتدای خلقت بوده است، کماکان مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین انتخاب فرد و جامعه انسانی است؛ به عبارت دیگر موضوع پذیرش یا عدم پذیرش وجود خداوند، مؤثرترین باور انسان است که تمام باورها، گرایش‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. استاد مطهری بر نقش مبنایی توحید در معارف اسلامی چنین تأکید می‌کند و می‌نویسد:

امیرالمؤمنین علی^(ع) می‌فرماید: «آغاز و پایه اول دین، شناخت خداست». اگر دین را به ساختمانی تشبیه کنیم که دارای در و دیوار و سقف و پنجره و شیشه و نقاشی و روکاری و زیرسازی و غیره است، باید بگوییم زیرساز و زیربنای همه افکار و معتقدات و اخلاقیات و دستورالعمل‌های دینی خداشناسی است و اگر دین را به یک کتاب علمی تشبیه کنیم که دارای باب‌ها و فصل‌ها و مضامین و مسائل و استدلال‌ها و اصول متعارفه و موضوعه است، باید بگوییم آن چیزی که به منزله اصل اول و به اصطلاح اصل متعارف دین است خداشناسی است... خداشناسی نه فقط اول دین است، اول پایه و مایه انسانیت است. انسانیت اگر بنا شود روی اصل پایداری بنا شود، باید روی اصل توحید ساخته گردد (مطهری، نسخه الکترونیکی، ج ۲۲، ص ۶۷-۶۸).

خداشناسی نسبت به دین در عین اینکه اول دین است، وسط و آخر دین هم هست. همان‌طوری که ذات اقدس الهی در عین اینکه اول وجود است، آخر وجود هم هست، با همه موجودات هست، محیط است بر همه موجودات. اگر انسان، موحد واقعی باشد، کافی است برای اینکه همه فضیلت‌ها را به دنبال خود خواهد کشانید (همان، ص ۷۴). استاد مطهری در جای دیگر، سلسله شاخص‌ها و معیارهایی را مشخص و تصریح می‌کند که می‌توان با این معیارها تشخیص داد که فلان تعلیم، از اسلام است یا نیست (همو، ج ۲، ص ۲۲۶). ایشان با الهام از آیات قرآن کریم در همان سلسله معیارها، به دو شاخص «از اوایی» و «به سوی اوایی» اشاره می‌کند (همان، ص ۲۳۴-۲۳۵) و در ادامه اهمیت این دو شاخص را بیشتر کرده، می‌گوید: «مرز توحید و شرک در توحید نظری "از اوایی" است

"انالله" ... و مرز توحید و شرک در توحید عملی "به سوی اوئی" است "انا الیه راجعون" (همان، ص ۱۳۱-۱۳۲).

به باور ما، اگر خداوند را اصل الاصول بدانیم، از یکسو مبدأالمبادی بودن او آثار روشنی در عرصه‌های مختلف معرفتی خواهد داشت و می‌توانیم با شاخص «از اوئی»، بسیاری از اندیشه‌های نظری نادرست را تشخیص دهیم و همچنین به اجتهاد و تولید دانش توحیدی بپردازیم. این منظر و رویکرد را «دیدگاه مبنای‌گرایی در علم دینی» می‌نامیم که در این مقاله این جنبه از علم دینی مورد نظر ما نیست؛ ولی از سوی دیگر، مقصدالمقاصد بودن خدا نیز آثار خاص خود را در به‌کارگیری دانش خواهد داشت و در این مقاله نشان خواهیم داد که چگونه می‌توانیم با شاخص «به سوی اوئی»، جنبه مهمی از علم دینی را محقق نماییم. این منظر و رویکرد را «دیدگاه غایت‌گرایی در علم دینی» می‌نامیم.

۱. شاخص «به سوی اوئی» و ارزش عبادت و عدالت

معنای شاخص به سوی اوئی که جنبه تکوینی دارد، این است که بدانیم «جهان در کل خود یک سیر نزولی طی کرده و در حال طی کردن یک سیر صعودی به سوی اوست. همه از خدایند و به سوی خدا بازگشت می‌نمایند» (همان، ص ۲۳۵)؛ اما این جنبه تکوینی، ابعاد و آثار تشریحی نیز داد؛ به این ترتیب که می‌گوییم واقعیت تکاملی انسان و واقعیت تکاملی جهان، «به سوی اوئی» است. لذا هرچه رو به آن سو ندارد، باطل و ضد تکامل خلقت است (همان، ص ۱۳۵). استاد مطهری تصریح می‌کند که مرز توحید و شرک در توحید عملی، به سوی اوئی است (همان، ص ۱۳۲). اسلام بیش از هر چیز، دین توحید است. هیچ‌گونه خدشه‌ای را در توحید- چه توحید نظری و چه توحید- عملی نمی‌پذیرد. اندیشه‌ها و رفتارها و کردارهای اسلامی از خدا آغاز می‌شود و به خدا پایان می‌یابد. از این رو، نوع ثنویت یا تثلیث یا تکثیری را که به این اصل خدشه وارد آورد، به‌شدت طرد می‌کند؛ از قبیل ثنویت خدا و شیطان، یا خدا و انسان، یا خدا و خلق. هر کاری تنها با نام خدا، اندیشه خدا، به سوی خدا و برای تقرب به خدا باید آغاز شود و انجام پذیرد و هرچه جز این باشد، از اسلام نیست (همان، ص ۲۴۹). تجلی شاخص «به سوی اوئی» در

موضوع عبادت خود را نشان می‌دهد. استاد مطهری با اشاره به اینکه عبادت و پرستش صرفاً انجام مراسم تقدیس و تنزیه نیست، می‌گوید:

از نظر اسلام، پرستش منحصر به این مرتبه نیست. هر نوع جهت، اتخاذکردن، ایدئال‌گرفتن و قبله معنوی قراردادن، پرستش است. آن کسی که هواهای نفسانی خود را جهت حرکت و ایده آن و قبله معنوی خود قرار بدهد، آنها را پرستش کرده است (همان، ص ۱۰۴).

در میان ارزش‌های مختلف، عدالت نیز از جایگاه بسیار بالایی برخوردار است. یکی از اسمای الهی «عادل» است؛ چنان‌که در فقرات ۲۷ و ۸۱ دعای جوشن کبیر آمده است. عدل الهی به معنای رعایت استحقاق‌ها و عدل انسانی به معنای رعایت حقوق دیگران است (همو، ج ۱، ص ۸۱-۸۴)؛ و در هر دو معنا، عدل در برابر ظلم قرار می‌گیرد که در آیات متعدد قرآن کریم از خداوند نفی شده است (نساء: ۴۰ / یونس: ۴۴ / روم: ۹ و...). از سوی دیگر، پس از موضوع توحید، مهم‌ترین هدف و وظیفه انبیا و اولیای الهی، اقامه قسط و عدالت اجتماعی است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ». ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند (حدید: ۲۵). به طوری که حتی موضوع مدینه فاضله و جامعه آرمانی موعود جهانی، با همین موضوع پیوند می‌خورد و تأکید شده است که امام زمان^(ع) زمین را آنچنان‌که از ظلم و جور پر شد، از قسط و عدل پر خواهد کرد (کلینی، ۱۳۶۵، ص ۳۳۸). در اینجا منظور از عدالت، عبارت است از تأمین نیازهای همه انسان‌ها و تحقق عدالت اجتماعی و تأمین سعادت دنیوی. با توجه به تصریح قرآن کریم، به نظر می‌رسد که در اصل دو هدف مذکور، اختلاف نظر زیادی وجود نداشته باشد؛ اما در باب رابطه و تقدم و تأخر آن دو اختلاف نظر وجود دارد. درباره این‌که دو هدف مذکور چه رابطه‌ای با هم دارند، سه نظریه مطرح می‌شود:

الف) این دو هدف در عرض هم و مستقل از یکدیگرند؛ یعنی پیامبران دو هدف جداگانه داشته‌اند: سعادت اخروی و سعادت دنیوی.

ب) هدف اصلی، عدالت اجتماعی است و ایمان و عبادت، مقدمه لازم تحقق آن است.
ج) هدف اصلی ایمان و عبادت خداست و عدالت اجتماعی فقط مقدمه و وسیله وصول به این هدف است.

ممکن است برای افراد ساده‌اندیش نظریات فوق نزدیک به هم و قابل قبول باشند، اما به نظر استاد مطهری و با مبنا قراردادن شاخص «به سوی اویی»، هیچ‌یک از این سه نظریه صحیح نیست: نظریه اول شرک لایغفر است و نظریه دوم ماده‌پرستی! و بر خلاف نظریه سوم، عدالت اجتماعی و ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی با اینکه مقدمه وصول به ارزش برتر خداپرستی‌اند، خود فاقد ارزش نیستند و مانند معلومات کلاس اول برای کلاس دوم است، نه مانند کارنامه کلاس اول برای نام‌نویسی در کلاس دوم؛ یعنی مقدمه پس از وصول به ذی مقدمه، کماکان با ارزش و ضروری است (مطهری، نسخه الکترونیکی، ج ۲، ص ۱۷۶).

۲. شاخص «به سوی اویی» و جایگاه ارزش‌های ثانوی

پس از روشن شدن مصادیق ارزش‌های اصیل، باید جایگاه دیگر ارزش‌ها همچون حکومت، سیاست، اقتصاد و به تبع آن، هنر، صنعت و... تعیین شود. روشن است که با مبنا قراردادن شاخص «به سوی اویی»، هیچ ارزشی در عرض خداوند قرار نخواهد گرفت و بنابراین باید تمام ارزش‌های ثانوی را خادم، مقدمه یا وسیله تحقق و حفظ ارزش اصیل عبادت و به تبع آن، ارزش عدالت دانست؛ به عبارت دیگر، ارزش‌های اصیل عبادت و عدالت، مغز و ارزش‌های ثانوی پوسته و حافظ آن ارزش‌هاست. روشن است که ارزش‌های ثانوی اصالت ندارند و ارزش‌بودن آنها از نظر اسلام تا جایی است که خادم ارزش‌های اصیل باشند؛ چنان‌که قرآن کریم مثلاً حکومت را مقدمه و ابزاری برای ترویج ارزش‌های دینی معرفی می‌کند: «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ * وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»: همان کسانی که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و پایان همه کارها از آن خداست (حج: ۴۱). استاد مطهری در این زمینه می‌نویسد:

نسبت دیانت و سیاست نسبت روح و بدن است. این روح و بدن، این مغز و پوست باید با یکدیگر بپیوندند. فلسفه [وجود] پوست، حفظ مغز است. پوست از مغز نیرو می‌گیرد و برای حفظ مغز است. اهتمام اسلام به امر سیاست و حکومت و جهاد و قوانین سیاسی برای حفظ موارث معنوی یعنی توحید و معارف روحی و اخلاقی و عدالت اجتماعی و مساوات و عواطف انسانی است. اگر این پوست از این مغز جدا باشد البته مغز گزند می‌بیند و پوست خاصیتی ندارد. باید سوخته و ریخته شود (مطهری، ۱۳۶۴، ص ۳۲).

۳. شاخص «به سوی اویی» و ارزش ابزاری و غیراصیل علم

عطف به نکته قبل می‌توان دریافت که از نظر اسلام و بر مبنای شاخص «به سوی اویی»، علم - به معنای متعارف امروزی و معادل Science - اصالت ندارد و اگر ابزار و وسیله‌ای برای رسیدن به ارزش‌های اصیل باشد، با ارزش خواهد شد. البته باید توجه داشت که علم به معنای معرفت - معادل Knowledge - در برخی از موارد، شرط ایمان است و چون ایمان، ارزشی اصیل است، علم نیز اصالت خواهد داشت و مطلوب بالذات خواهد بود و نه مقدمه چیزی دیگر و لذا وجوب عینی خواهد داشت (همو، نسخه الکترونیکی، ج ۲۲، ص ۷۲۷). به جز مواردی که علم و معرفت، شرط و لازمه ایمان دینی باشد، دیگر مصادیق علم - چه Science و چه Knowledge - ارزش ابزاری دارند و در حکم مقدمه و وسیله رسیدن به ارزش‌های دیگر را دارند. این حکم هم در باب علم به احکام و دستورات دینی (فقه) صادق است و هم در باب علوم تجربی. سخن استاد مطهری در این باب چنین است:

باید دید علم از نظر اسلام هدف است یا وسیله؟ بدون شک بعضی از علوم هدف است؛ مثل معارف ربوبی و خداشناسی و آنچه از شئون خداشناسی شمرده می‌شود؛ مثل معارف مربوط به خودشناسی و معاد. از اینها که بگذریم سایر علوم وسیله‌اند، نه هدف؛ یعنی هر علمی از آن جهت لازم و مفید است که مقدمه و وسیله انجام یک عمل و یک وظیفه است. همه علوم دینی به استثنای معارف الهی از قبیل علم اخلاق و فقه و حدیث همین‌طورند؛ یعنی همه وسیله‌اند، نه هدف؛ تا چه رسد به مقدمات ادبی و منطق معمولی که در مدارس دینی خوانده می‌شود. فقها و علمای دینی اصطلاحی دارند و می‌گویند

و جوب علم، تهیوئی است؛ یعنی از آن جهت واجب است که آمادگی و تهیو می‌دهد برای کاری که موافق با منظور اسلام است. حتی خود یادگرفتن مستقیم مسائل عملیه، یعنی احکام و مسائل نماز و روزه و خمس و زکات و حج و طهارت که معمولاً در رساله‌های علمیه ذکر می‌شود، فقط برای این است که شخص بتواند و آماده شود وظیفه خود را درست انجام دهد؛ مثلاً یک نفر مستطیع که می‌خواهد به حج برود، باید یاد بگیرد تا آمادگی و تهیو پیدا کند که مراسم حج را درست انجام دهد (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۲۶۳-۲۶۴).

افزون بر علم به وظایف و احکام شرعی، علوم طبیعی و صنعت و فناوری که امروزه اهمیت و ضرورت یافته نیز از این قاعده مستثنا نیست. استاد مطهری به این موضوع نیز تصریح می‌کند و می‌گوید:

امروز دنیا بر پاشنه علم می‌چرخد. کلید همه حوایج، علم و اطلاع فنی است. بدون علم نمی‌توان جامعه‌ای غنی، مستقل، آزاد، عزیز و قوی به وجود آورد. خود به خود نتیجه می‌گیریم که در هر زمانی خصوصاً در این زمان، فرض و واجب است بر مسلمین که همه علومی را که مقدمه رسیدن به هدف‌های اسلامی است، تعلیم ببینند و کوتاهی نکنند (همان، ص ۲۶۵)... مثلاً جامعه نیازمند پزشک است، از این‌رو علم پزشکی واجب کفایی است... و چون پزشکی موقوف است به تحصیل علم پزشکی، قهراً تحصیل پزشکی از واجبات کفایی است. همچنین فن معلمی، فن سیاست، فن تجارت، انواع فنون و صنایع (همو، نسخه الکترونیکی، ج ۵، ص ۳۷ و ج ۳، ص ۱۹۲-۱۹۳ و ج ۲۱، ص ۳۲۷-۳۲۹).

۴. علم نافع، نه هر علمی

چنان‌که می‌دانیم در تعالیم اسلامی، تعریف و تمجید و توصیه فراوانی به علم و علم‌آموزی شده است؛ از جمله:

- «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»: بگو آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند؟ (زمر: ۹).

- «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»: از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند (فاطر: ۲۸).

- «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»: خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده است، درجات عظیمی می‌بخشد (مجادله: ۱۱).

- عن رسول الله صلى الله عليه و آله: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مَسْلِمٍ»: علم‌آموزی بر هر مسلمانی واجب است (کلینی، ج ۱، ص ۳۰).

- عن رسول الله صلى الله عليه و آله: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ»: دانش را فرا بگیرید، هرچند در چین باشد (مجلسی، ۱۳۶۲، ص ۱۸۰).

- عن اميرالمؤمنين على عليه السلام: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النُّفَاقِ»: حکمت گمشده مؤمن است، پس حکمت را هرچند از منافق فراگیرد (مجلسی، ۱۳۶۲، ص ۱۸۰).

بنابراین در اینکه در اسلام راجع به علم تأکید و توصیه فراوانی شده است، جای تردید نیست و همان‌طور که از آیات و روایات فوق فهمیده می‌شود، وجوب علم در اسلام نه مقید به متعلم یا معلم خاصی است و نه از لحاظ زمان و مکان، محدودیتی دارد. اینجا سؤال مهمی پیش می‌آید و آن اینکه منظور اسلام از علم، کدام علم است؟ استاد مطهری در پاسخ به این سؤال می‌گوید:

اگرچه ظاهراً هر یک از حکما، متکلمین، محدثین، فقها، مفسرین و یا علمای اخلاق، فقط علم خود (حکمت، کلام، حدیث، فقه و...) را به عنوان علم مورد نظر اسلام معرفی کرده‌اند؛ اما نظر اسلام نه تنها خصوص هیچ‌یک از این علوم نیست، بلکه حتی صرف علوم دینی هم نیست؛ زیرا در احادیث آمده که علم بیاموزید حتی از مشرکین و یا حتی با سفر به کشور چین و روشن است که علوم دینی نزد مشرکین وجود ندارد. دلیل دیگر، عدم اعتراض ائمه اطهار علیهم السلام نسبت به نهضت ترجمه و جریان ورود علوم به فرهنگ مسلمین است و دلیل سوم این است که قرآن علم را به طور کلی نور و جهل را ظلمت معرفی می‌کند و انسان‌ها را به تفکر در موضوعاتی دعوت می‌نماید که نتیجه آنها همین علوم تجربی است (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۲۵۸-۲۶۳ و نسخه الکترونیکی، ج ۲۲، ص ۵۳۳).

دلیل دیگری که می‌توان به نظر استاد مطهری افزود، این است که در روایات فراوانی به صورت مطلق از علم نافع سخن گفته شده است:

- عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ ... اللَّهُمَّ أَنْفَعْنِي بِمَا عَلَّمْتَنِي وَ عَلَّمْنِي مَا يَنْفَعُنِي»: خدایا به تو پناه می‌برم از دانشی که فایده‌ای نداشته باشد... خدایا با آنچه به من آموخته‌ای، به من نفع برسان و چیزی به من بیاموز که برایم نافع باشد (ابن ماجه، [بی تا]، ص ۹۲).

- عن امير المؤمنين على عليه السلام: (المتقين) «وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ»: متقین گوش خود را به علم سودمند برای آنها وقف کرده‌اند (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳).

- عن ابي جعفر عليه السلام: «عَالِمٌ يُتَنَفَعُ بِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ»: دانشمندی که از او منفعتی حاصل شود، از هفتاد هزار عابد برتر است (کلینی، ۱۳۶۵، ص ۴۰).

- «دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ مَا هَذَا فَقِيلَ عَلَّامَةٌ فَقَالَ وَ مَا الْعَلَّامَةُ فَقَالُوا لَهُ أَغْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلَّمَهُ»: رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد شدند و گروهی را دیدند که به دور مردی جمع شده بودند. حضرت پرسیدند که این چیست؟ علامه و بسیار دانشمند است. علامه چیست؟ او آگاه‌ترین مردم به انساب و حوادث عرب و تاریخ جاهلیت و اشعار عربی است. این علمی است که اگر کسی نداند، ضرر نمی‌کند و کسی که می‌داند، بهره‌مند نمی‌شود (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲).
 طبعاً اینجا پرسش مهم دیگری خودنمایی می‌کند و آن اینکه بر فرض، علم مورد نظر و توصیه شده توسط اسلام، علم نافع باشد، اما علم نافع چیست؟ و به عبارت دیگر معیار سودمندی علوم کدام است؟

۵. احتیاج جامعه اسلامی، معیار نافع بودن علم

نافع بودن علم، مفهومی نسبی است؛ به این معنی که ممکن است علمی برای یک فرد یا جامعه نافع باشد و برای فرد و جامعه دیگر نه. همچنین ممکن است علمی در یک زمان نافع باشد و در زمان دیگر نه. انسان مسلمان، میزان نافع بودن علوم را با نگاه ارزشی

اسلامی و متناسب با نیازهای خود و جامعه تعیین می‌کند. انسان مسلمان دردمند است و به دنبال درمان می‌گردد؛ لذا مهم‌ترین دغدغه او جستجو برای یافتن مرهم زخم‌های جامعه اسلامی است. بسیاری از علوم، سرگرمی بی‌دردان است. مولوی می‌گوید: علم‌آموزی مانند بازکردن گره کیسه‌هاست. قبل از مشغول‌شدن به بازکردن این گره‌ها ابتدا باید تأمل کرد که اساساً آیا چیزی در کیسه هست یا نه. هنر بازکردن گره‌های کور در صورت تهی بودن کیسه چه سود دارد؟!

عقده را بگشاده گیر ای منتهی عقده سخت است بر کیسه تهی

(مولانا، ۱۳۷۵، دفتر پنجم، بیت ۵۶۰)

امام خمینی (قدس سره) ضرورت توجه دانشگاه به نیازهای جامعه را چنین بازگو می‌کنند:

ما می‌گوییم که دانشگاه‌های ما یک دانشگاه‌هایی که برای ملت ما مفید باشد، نیستند ... آن‌طور نیست که دانشگاه به حسب احتیاجات ملت و به حسب احتیاجاتی که کشور ما دارد، به همان ترتیب رفتار کنند... می‌خواهیم بگوییم که دانشگاه‌های ما باید در [رفع] احتیاجاتی که ملت دارند، در خدمت ملت باشند... باید دانشگاه اسلامی شود تا علومی که در آنجا تحصیل می‌شود، در راه تقویت ملت [بوده] و با احتیاج ملت همراه باشد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۲۴۸-۲۵۱).

استاد مطهری درباره نافع بودن علم و معیار آن چنین می‌گوید:

علم نافع یعنی علمی که دانستن آن فایده برساند و ندانستن آن ضرر برساند. هر علمی که متضمن فایده و اثری باشد و آن فایده و اثر را اسلام به رسمیت بشناسد؛ یعنی آن اثر را اثر خوب و مفید بداند، آن علم از نظر اسلام خوب و مورد توصیه و تشویق است. پس حسابش روشن است، باید دید اسلام چه چیز را فایده و چه چیز را ضرر می‌داند. هر علمی که به منظوری از منظوره‌های فردی یا اجتماعی اسلام کمک می‌دهد و ندانستن آن سبب زمین‌خوردن آن منظور می‌گردد، آن علم را اسلام توصیه می‌کند و هر علمی که در منظوره‌های اسلامی تأثیر ندارد، اسلام درباره آن علم نظر خاصی ندارد و هر علم که تأثیر سوء دارد، با آن مخالف است (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۲۵۹-۲۶۰).

شیوه دیگر استدلال استاد مطهری درباره توجه به نیازهای جامعه به عنوان معیار وجوب و نافع بودن علم را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد:

مقدمه اول: اسلام اهداف گوناگونی در شئون مختلف فردی و اجتماعی دارد و جامعه مطلوب اسلام با عزت، مستقل و قوی است: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء، ۱۴۱).

مقدمه دوم: امروزه تمام شئون حیات بشری به علم وابستگی دارد و هیچ کاری را جز با کلید علم نمی‌توان انجام داد.

نتیجه: برای رسیدن به اهداف اجتماعی اسلام فراگیری تمام علوم مورد نیاز ضروری است (همان، ص ۲۶۴-۲۶۵).

بیان دیگر استاد مطهری چنین است:

فریضه علم از هر جهت تابع میزان احتیاج جامعه است. یک روز کشاورزی و صنایع مورد احتیاج بود و تجارت و سیاست هیچ‌کدام علم و تحصیل لازم نداشت... اما امروز وضع دنیا عوض شده و احتیاجات جامعه عوض شده، هیچ‌یک از آن کارها به طرز مناسب با دنیای امروز و به شکلی که بتواند با قافله زندگی هماهنگ بشود، بدون علم و تحصیل میسر نیست. حتی کشاورزی هم باید روی اصول علمی و فنی باشد... (همو، ۱۳۶۸، ص ۱۶۸-۱۶۹).

موضوع توجه به نیازهای جامعه را می‌توان در دو جنبه ملاحظه کرد: یکی همین مطلب که در صورت نیاز جامعه به علوم هم‌چون پزشکی، کشاورزی، صنعت و... آن علوم هم فریضه و واجب خواهد بود. جنبه دیگر اینکه در خود علوم مربوط به دین هم باید جامعه‌محور بود؛ به این معنا که مباحث و موضوعات مربوط به تدبیر جامعه هم‌چون مسائل سیاسی و اقتصادی و حقوقی و... اهمیت بیشتر دارد و البته اهمیت آنها نه صرفاً در ابعاد نظری، بلکه در میزان تأثیرگذاری اجتماعی آنهاست. سخن امام خمینی - قدس سره - در باب موضوع اخیر قابل توجه است که از این نظر آیات و روایات را با رساله‌های عملیه مقایسه می‌کنند و می‌فرمایند:

برای اینکه کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آنچه به عنوان اسلام، معرفی می‌شود تا

چه حد است؛ شما را توجه می‌دهم به تفاوتی که میان قرآن و کتب حدیث با رساله‌های عملیه هست. قرآن و کتاب‌های حدیث که منابع احکام و دستورات اسلام است، با رساله‌های عملیه که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می‌شود، از لحاظ جامعیت و اثری که در زندگی اجتماعی می‌تواند داشته باشد، به کلی تفاوت دارد. نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن از نسبت صد به یک هم بیشتر است. از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است و همه احکام اسلام را در بردارد، سه چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است. مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است. بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق و سیاست و تدبیر جامعه است (امام خمینی، ۱۳۵۷، ص ۹).

در اینجا شایسته است اشاره‌ای هم داشته باشیم به تمثیل زیبای استاد مطهری و مقایسه میان نیازهای علمی کشور با نیازهای اقتصادی:

انتشارات مذهبی، از نظر نظم، وضعت نامطلوبی دارد. بگذریم از آثار و نوشته‌هایی که اساساً مضر و مایه بی‌آبرویی است. آثار و نوشته‌های مفید و سودمند ما نیز با برآورد قبلی نیست؛ یعنی بر اساس محاسبه احتیاجات و درجه‌بندی ضرورت‌ها صورت نگرفته است. هر کسی به سلیقه خود آنچه را مفید می‌داند، می‌نویسد و منتشر می‌کند. بسی مسائل ضروری و لازم که یک کتاب هم درباره آنها نوشته نشده است و بسی موضوعات که بیش از حد لازم کتاب‌هایی درباره آنها نوشته شده است و پشت سر هم نوشته می‌شود. از این نظر مانند کشوری هستیم که اقتصادش پایه اجتماعی ندارد. هر کسی به سلیقه خود هر چه می‌خواهد تولید می‌کند و یا از خارج وارد می‌نماید، بدون آنکه یک نیروی حسابگر آنها را رهبری کند و میزان تولید کالا یا واردکردن کالا را بر طبق احتیاجات ضروری کشور تحت کنترل در آورد. به عبارت دیگر همه چیز به دست تصادف سپرده شده است. بدیهی است که در چنین وضعی برخی کالاها بیشتر از حد لزوم و تقاضا عرضه می‌شود و بی‌مصرف می‌ماند و برخی کالاها به هیچ‌وجه در بازار یافت نمی‌شود (مطهری، نسخه الکترونیکی، ج ۱، ص ۳۸-۳۹).

۶. توجه توأمان به نیازهای فرد و جامعه

در میان مکاتب مختلف جهان، دو رویکرد اصلی به مسئله تأمین نیازهای انسان هست.

برخی نیازهای فرد را اصل قرار می‌دهند و قائل به اصالت فردند؛ لذا به نیاز جامعه تنها به عنوان نیاز مجموعه اکثریت افراد می‌نگرند و تنها آن مقدار به جامعه اعتنا دارند که نیاز تعداد افراد بیشتری تأمین شود. در مقابل، برخی مکاتب نیازهای جامعه را اصل قرار می‌دهند و برای فرد بما هو فرد ارزشی قائل نیستند و او را تنها برای پیش‌برد کلی جامعه مد نظر قرار می‌دهند. به نظر ما، در عین اینکه پیشبرد کلی جامعه یک اصل بسیار مهم است که باید عمده تلاش‌های ما در آن سمت‌وسو باشد، اما این به معنای انکار نیازهای فرد و نادیده‌گرفتن ویژگی‌های فردی انسان‌ها نیست.

این، منطقی کاملاً آشکار در مبانی اسلامی است؛ زیرا قرآن کریم در عین اینکه در آیات متعدد در خصوص مسائل دنیوی بر حفظ جامعه اسلامی تأکید کرده است، در خصوص مسائل اخروی، تک‌تک افراد را مسئول خویش دانسته است. همان‌طور که بر تکالیف و مسئولیت‌های اجتماعی شدیداً پافشاری می‌کند و معیار برتری مسلمانان را همین رعایت مسئولیت‌های اجتماعی می‌داند (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ: شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند [چه اینکه] امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید) (آل عمران: ۱۱۰) همان‌طور نیز در نهایت هر شخص را مسئول هدایت خویش دانسته، حسابرسی را در خصوص هر فردی جداگانه مطرح کرده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مراقب خود باشید، اگر شما هدایت یافته‌اید، گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند، به شما زیانی نمی‌رساند (مائده: ۱۰۵). «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادِي كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»: و همه شما تنها به سوی ما بازگشت نمودید، همان‌گونه که روز اول شما را آفرید» (انعام: ۹۴).

استاد مطهری با نقد دو دیدگاه افراطی درباره اصالت فرد یا اصالت جامعه چنین می‌گوید:

در رابطه فرد و جامعه، نوعی امر بین‌الامرین حکم فرماست. قرآن کریم در عین اینکه برای جامعه، طبیعت و شخصیت و عینیت و نیرو و حیات و مرگ و اجل و وجدان و

طاعت و عصیان قائل است، صریحاً فرد را از نظر امکان سرپیچی از فرمان جامعه، توانا می‌داند... تعلیمات قرآن یکسره بر اساس مسئولیت است، مسئولیت خود و مسئولیت جامعه (مطهری، نسخه الکترونیکی، ج ۲، ص ۳۵۰).

بنابراین و با توجه هم‌زمان به نیازهای فرد و جامعه، نافع بودن علم را می‌توان در دو بعد پاسخ به سؤال‌های - عمدتاً- فردی و پاسخ به مسئله‌های - عمدتاً- اجتماعی دنبال کرد. منظور از سؤال، پرسشی است که پاسخ آن در منابع علمی موجود، قابل بازیابی است و مراد از مسئله، پرسشی است که پاسخ آن - یا مشکلی است که راه حل آن - در منابع علمی موجود قابل بازیابی نیست؛ لذا نیازمند تحقیق و تولید علم جدیدیم.

۷. تقسیم نادرست علوم به دینی و غیردینی

می‌توان این اصل را نتیجه اصول پیش‌گفته دانست که اگر هر علم مفید برای جامعه اسلامی، علم دینی است، پس تقسیم متعارف علوم به دینی و غیردینی نادرست است. استاد مطهری در این زمینه می‌گوید:

اصطلاحی شده است که ما بعضی علوم را علوم دینی و بعضی را علوم غیردینی بخوانیم. علوم دینی یعنی علمی که مستقیماً مربوط به مسائل اعتقادی یا اخلاقی یا عملی دین است و یا علمی که مقدمه یادگرفتن معارف یا دستورها و احکام دین است؛ از قبیل ادبیات عرب یا منطق و... حقیقت این است که این، اصطلاحی بیش نیست. از یک نظر علوم دینی منحصر است به همان متون اولیه دینی، یعنی خود قرآن کریم و متن سنت پیغمبر یا اوصیای آن حضرت در صدر اسلام که هنوز مردم به خود اسلام آشنا نبودند. بر همه واجب و لازم بود که قبل از هر چیز، همین متون اولیه را یاد بگیرند. در آن وقت هیچ علمی، نه کلام و نه فقه و نه اصول و نه منطق و نه تاریخ اسلام و نه علم دیگر وجود نداشت. اینکه در حدیثی نقل شده است پیامبر اکرم (ص) فرمود: «انما العلم ثلاثه: آیه محکمه او فریضة عادله اوسنة قائمة» (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲) که خلاصه‌اش این است که علم منحصر است به یادگرفتن آیات قرآن و فراگرفتن حدیث پیغمبر که ناظر به تکلیف و وضع آن روز مسلمین است؛ ولی بعداً مسلمین با آن متون اولیه که به منزله قانون اساسی اسلام است، آشنا شدند و به حکم فرمان قرآن و حدیث پیغمبر، علم را مطلقاً به عنوان یک فریضة مسلم شناختند و تدریجاً علمی مدون شد و به وجود آمد.

لهذا از نظر دیگر، هر علمی که به حال مسلمین مفید باشد و گرهی از کار مسلمین باز کند، آن علم فریضه دینی و علم دینی است... و اگر کسی خلوص نیت داشته باشد و برای خدمت به اسلام و مسلمین آن علم را تحصیل کند، مشمول اجر و ثواب‌هایی که در تحصیل علم گفته شده، هست... لذا اساساً این تقسیم درستی نیست که ما علوم را به دو رشته تقسیم کنیم: علوم دینی و علوم غیردینی تا این توهم برای بعضی پیش بیاید که علمی که اصطلاحاً علوم غیردینی نامیده می‌شوند، از اسلام بیگانه‌اند. جامعیت و خاتمیت اسلام اقتضا می‌کند که هر علم مفید و نفعی را که برای جامعه اسلامی لازم و ضروری است، علم دینی بخوانیم (همو، ۱۳۶۸، ص ۱۷۱-۱۷۳).

استاد مطهری در مقدمه جلد اول از سلسله کتاب‌های آشنایی با علوم اسلامی، برای کلمه «علوم اسلامی» چهار معنی ذکر می‌کند که عبارت‌اند از:

۱. علمی که موضوع و مسائل آن علوم، اصول یا فروع اسلام است یا چیزهایی که اصول و فروع اسلامی به استناد آنها اثبات می‌شود (قرآن و سنت)؛ مانند علم قرائت، علم تفسیر، علم حدیث، علم کلام نقلی، علم فقه و علم اخلاق نقلی.
۲. علوم مذکور در فوق افزون بر علمی است که مقدمه آن علوم است. علوم مقدمه مانند ادبیات عرب از صرف و نحو و لغت و... کلام عقلی، اخلاق عقلی، منطق، اصول فقه، رجال، درایه.
۳. علمی که به نحوی جزو واجبات اسلامی است؛ یعنی علمی که تحصیل آن علوم ولو به نحو واجب کفایی بر مسلمین واجب است و مشمول حدیث نبوی معروف می‌گردد. علوم اسلامی، بر حسب این تعریف شامل بسیاری از علوم طبیعی و ریاضی که مورد احتیاج جامعه اسلامی است نیز می‌شود.
۴. علمی که در حوزه‌های فرهنگی اسلامی رشد یافته است؛ اعم از واجب‌بودن و نبودن یا ممنوع و مجازبودن آن علم؛ مانند نجوم احکامی (همو، نسخه الکترونیکی، ج ۵، ص ۳۵-۳۷). علی‌رغم اینکه استاد در کتاب‌های آشنایی با علوم اسلامی به معرفی علوم منطقی، فلسفه، کلام، عرفان، حکمت عملی، فقه و اصول فقه می‌پردازد، در عین حال تعریف مورد نظر از علوم اسلامی را تعریف سوم (علمی که مورد احتیاج جامعه است و تحصیل آن ولو به

نحو واجب کفایی بر مسلمین واجب می‌باشد) می‌داند. در اینجا تذکر نکته‌ای ضروری است و آن اینکه تعریف اول و دوم تعریف علوم اسلامی، به موضوع و تعریف سوم، تعریف به غایت است. اصرار و تأکید استاد مطهری به تعریف غایی علوم اسلامی به معنای نفی تعریف موضوعی نیست؛ به عبارت دیگر، استاد نمی‌گوید که نمی‌توان علوم اسلامی را به موضوع آن تعریف کرد، بلکه هدف استاد، توجه‌دادن به فایده و تأثیر تعریف غایی است.

۸. رتبه‌بندی و تقسیم‌بندی علوم از منظر غایت‌گرایی

در باب تقسیم‌بندی علوم در طول تاریخ، دست‌کم از زمان ارسطو به بعد، اختلاف نظر زیادی میان دانشمندان وجود دارد. دانشمندان با توجه به تعاریف و روش‌ها و اهداف مختلف، تقسیم‌بندی‌های گوناگونی از علوم ارائه کرده‌اند که در اینجا در صدد اشاره و نقد آنها نیستیم. می‌دانیم که اسلام تمام افعال مکلفان را با توجه به ضرورت یا ضرر آنها در قالب پنج دسته واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام طبقه‌بندی می‌کند. از آنجا که امر تعلیم و تربیت به معنای عام آن هم از این قاعده مستثنا نیست، نتیجه می‌گیریم که در تقسیم‌بندی اصلی علوم در مرحله نخست باید به بُعد ارزشی علوم توجه کنیم؛ چنان‌که استاد مطهری می‌گوید:

هر علمی که به منظوری از منظوره‌های فردی یا اجتماعی اسلام کمک می‌دهد و ندانستن آن سبب زمین‌خوردن آن منظور می‌گردد، آن علم را اسلام توصیه می‌کند [واجب و مستحب]؛ و هر علمی که در منظوره‌های اسلامی تأثیر ندارد، اسلام درباره آن علم نظر خاصی ندارد [مباح]؛ و هر علمی که تأثیر سوء دارد، با آن مخالف است [مکروه و حرام] (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۲۵۹-۲۶۰).

بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که علم ختنا نداریم؛ زیرا اگر علمی نافع و سودمند نبود، باید از شر آن به خداوند پناه برد. البته نافع و سودمندبودن، مفهومی نسبی است و در شرایط و زمان‌های مختلف تغییر خواهد کرد و مصادیق متفاوتی خواهد داشت؛ لذا به نظر می‌رسد علم مباح نیز نداریم و انواع تعلیم و تعلم به عنوان وظایف مکلفان بر چهار قسم خواهد بود. در باب ابعاد و شاخه‌های تقسیم فوق سخن فراوان است. اما بحث خود را بر

انواع تعلیم و تعلّم واجب متمرکز می‌کنیم که می‌تواند دو شاخه اصلی داشته باشد: واجب عینی - مانند کلیات اصول دین، فقه مبتلا به و... - و واجب کفایی. علوم واجب‌التعلیم به وجوب کفایی را از جمله می‌توان به دو شاخه علوم مربوط به دین و امور معنوی و علوم مربوط به دنیا و امور مادی تقسیم کرد که تقسیم علوم به انسانی و غیرعلوم انسانی در همین قسم قرار می‌گیرد.

در باب تقسیم‌بندی ساده فوق و برای فهم بهتر آن توجه به چند نکته مفید است:

۱. در تعلیم و تعلّم واجب عینی، مکلف، تک تک افراد است و هدف، اخروی - حداقل لازم برای جلوگیری از سوء عاقبت و نجات از جهنم - است.
۲. در تعلیم و تعلّم‌های واجب کفایی، مکلف، جامعه اسلامی است و هدف، دنیوی - حداقل لازم برای حفظ جامعه اسلامی و توانمندی در برابر بیگانگان - است.
۳. تأکید مجدد این نکته مفید است که در تمام تعلیم و تعلّم‌های واجب کفایی، چه آنها که مربوط به دین و امور معنوی‌اند و چه آنها که مربوط به دنیا و امور مادی می‌باشند، تنها معیار وجوب، سودمندی و اولویت‌بندی تحصیل علوم، نیازهای جامعه اسلامی است. تعلیم و تعلّم‌های مربوط به دنیا و امور مادی را به شیوه‌های مختلف می‌توان تقسیم کرد. تقسیم پیشنهادی به علوم انسانی و غیر علوم انسانی از آن جهت است که عرصه علوم انسانی و رشته‌های آن - مانند علم سیاست، اقتصاد و... - اگرچه مربوط به دنیا و امور مادی می‌شود؛ اما اسلام، در آن عرصه سخنی برای گفتن دارد. نتیجه نکته فوق این است که برای علوم انسانی، شناخت اسلام و آرای آن به‌ویژه در عرصه رشته مورد نظر ضروری است.
۴. در علوم مربوط به دنیا، پس از تقسیم به علوم انسانی و غیرانسانی، استفاده از تعاریف موضوعی رشته‌های علمی و تقسیم‌بندی‌های متداول اشکال ندارد، اگرچه خود تقسیم‌بندی هم بهتر است ناظر به معضلات و نیازهای مختلف جامعه باشد؛ مثلاً معضل تهاجم فرهنگی، معضل جمعیت و بیکاری، معضل آلودگی هوا و... .
۵. اگر در دانشگاه‌ها این راهکار قابل اجراست و می‌توان آن را شاخص مهم یک دانشگاه اسلامی دانست که سایه تکلیف‌مداری و عمل به یک واجب کفایی بر تمام فعالیت‌های

آموزشی و پژوهشی استادان و دانشجویان گسترده است و از سوی دیگر توجه به نیازهای جامعه در آموزش و بهره‌گرفتن از علوم مختلف برای غلبه بر معضل مورد نظر مایه امیدواری فراوان در ارتباط وثیق دانشگاه و جامعه خواهد بود.

۶. همان‌گونه که از تعلیم و تربیت واجب سخن به میان آوردیم، می‌توانیم از تعلیم و تعلم مستحب نیز سخن بگوییم. اگر به لحاظ فردی و با معیار «حداقل لازم برای نجات از جهنم» می‌توانیم از واجب عینی سخن بگوییم، با همین ملاحظه فردی و با معیار «حداکثر ممکن برای رسیدن به اوج سعادت اخروی» از مستحب عینی صحبت کنیم و اگر می‌توانیم به لحاظ اجتماعی و با معیار «حداقل لازم برای حفظ مادی و معنوی جامعه‌ی اسلامی» از واجب کفایی صحبت کنیم، با همین ملاحظه اجتماعی و با معیار «حداکثر ممکن برای پیشبرد و رشد مادی و معنوی جامعه‌ی اسلامی» مستحب کفایی را مطرح کنیم.

۹. نظام آموزش و پژوهش مطلوب از منظر غایت‌گرایی

گفتیم که نافع بودن علم را می‌توان در دو بعد پاسخ به سؤال‌های - عمدتاً - فردی و پاسخ به مسئله‌های - عمدتاً - اجتماعی دنبال کرد. اکنون بر آن مبنا می‌توانیم این نکته مهم را اضافه کنیم که نظام آموزش موفق، نظامی است که سؤال‌های مخاطب را شناسایی یا سؤال‌هایی هدفمند ایجاد کرده است و به‌خوبی پاسخ دهد و نظام پژوهش موفق، نظامی است که مسئله‌های جامعه را شناسایی نموده و به‌خوبی پاسخ دهد. البته در اینجا یک سؤال یا مسئله قابل طرح است و آن اینکه نظام آموزشی موفق و نظام پژوهشی موفق چه خصوصیتی دارند و برای ایجاد آنها چه باید کرد؟ در این مقاله مجال تفصیل این مطلب و پاسخ به این سؤال‌ها وجود ندارد، اما نکته مرتبط دیگری را اضافه می‌کنیم و آن اینکه اگر علوم اسلامی علوم‌اند که در خدمت جامعه اسلامی می‌باشند (علوم بومی) و اگر علوم بومی برخاسته از سؤال‌ها و مسئله‌های بومی‌اند، پس برای تولید علم و تولید علم دینی باید به سراغ سؤال‌ها و مسئله‌های بومی در جامعه اسلامی رفت. در باب سؤال‌ها و مسئله‌ها در نکته مذکور چندین محور قابل تأمل است، مانند کشف، بازخوانی، تقویت، تقریر فنی، عرضه به صاحب‌نظران و مراکز علمی و... با این بیان می‌توان ادعا کرد که مطابق تقریر

غایت‌گرایانه، قلب علم دینی، در مدیریت سؤال‌ها و مسئله‌ها می‌تپد.

۱۰. فواید غایت‌گرایی

اگرچه استاد مطهری به فواید غایت‌گرایی اشاره نکرده است، اما با توجه به آثار ایشان می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۱. ترویج فرهنگ رفع نیاز جامعه اسلامی در میان مسلمانان: به دلیل اینکه علم، متناسب با اهداف و احتیاجات جامعه اسلامی دنبال می‌شود، معلم و متعلم در جریان امر تعلیم، خود را در حال اهتمام به امور مسلمانان حس می‌کند. این فرهنگ برای جامعه اسلامی برکات فراوانی به همراه خواهد داشت و حتی عاملی برای تقویت گرایش دینی تلقی می‌شود. کسی که عالم است و از راه علم به جامعه خدمت می‌کند و در حقیقت از کانال علم از فردیت خود خارج می‌شود و به جامعه می‌پیوندد، شخصیت فردی‌اش از مجرای علم با شخصیت اجتماع متحد می‌گردد؛ آنچنان‌که قطره با دریا متحد می‌گردد. عالم در حقیقت جزئی از شخصیت خود، یعنی فکر و اندیشه خود را با این پیوستن به اجتماع جاوید می‌کند (همو، نسخه الکترونیکی، ج ۲۴، ص ۴۶۳). اساساً دین برای گذشت و فداکاری است. منطق دین ایثار است: «و یؤثرونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَكُلُوْا كَمَا بِهَمْ خَاصَّةً» (حشر: ۹)؛ «وَ يَطْعَمُوْنَ الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّهِ مِسْكِيْنَاً وَ يَتِيْماً وَ اَسِيْرًا» (دهر: ۸)؛ «مَنْ اَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمَّ بِاُمُوْرِ الْمُسْلِمِيْنَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۶۳).
۲. تشخیص علومی که مورد نیاز نیست: توجه به تعریف غایی علم دینی، این پیام را دارد که موضوعات علوم اسلامی مطلوبیت بالذات ندارند و همان‌طور که استاد مطهری اشاره می‌کند، ممکن است علمی در شرایط و زمان خاص از اوجب واجبات باشد و در شرایط و زمان دیگر این‌طور نباشد (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۲۶۵).
۳. تشخیص موضوعاتی از یک علم که مورد نیاز یا مفید نیست: ممکن است کلیات یک علم مفید و مورد احتیاج باشد، اما بخش یا بخش‌هایی از آن این‌طور نباشد؛ مثلاً استاد مطهری از سلسله کتاب‌های آشنایی با علوم اسلامی قبل از همه به علم منطق می‌پردازد، در عین حال با برخورد گزینشی و به دلیل مفیدنبودن، صریحاً از مباحثی همچون حدود و

تعريفات (حد تام و...) صرف نظر می کند (همو، نسخه الکترونیکی، ج ۵، ص ۶۰-۶۴).
۴. اولویت بندی: پس از کنار گذاشتن علوم یا بخش هایی از علوم که مفید و مورد احتیاج نیست، باید علوم مفید متناسب با نیازهای جامعه اولویت بندی شوند و تقدم و تأخر رتبی آنها تعیین گردد.

۵. تدریس و تحصیل ناظر به نیازها: توجه به تعریف غایی از علوم اسلامی و ترویج فرهنگ توجه به نیازهای جامعه سبب می شود که پس از گزینش و اولویت بندی، فرایند تعلیم، جامعه و نیازهای آن را فراموش نکند، بلکه همواره تنها هدف آن، پاسخ به احتیاج های جامعه خواهد بود. استاد مطهری این نکته را حتی درباره آموزش اسلام به نسل جدید و مشتاق، مطرح می کند و می گوید:

دانشکده ها و احیاناً وجود یک دانشگاه که در آن اسلام به سبک کلاسیک تدریس شود، لازم است. دانشگاهی که در آن علوم و معارف اسلامی تدریس بشود و علوم دیگر هم تا آنجا که مربوط به علوم و معارف اسلامی می شود؛ مثل مسائل روان شناسی، جامعه شناسی، مکاتب فلسفی و یا به خصوص فلسفه مادی در آن آخرین حد و آخرین نظریه اش تدریس شود و اسلام باید به صورت فنی و علمی و کلاسیک رسماً تدریس شود (همان، ج ۲۴، ص ۳۱۰).

۶. ارزش گذاری بر اساس انگیزه عالمان و نه موضوع علوم: در فضای فکری موجود، ارزش گذاری بر اساس موضوع علوم است که مثلاً از نظر دینی، علمی مانند فقه و تفسیر و حدیث و... با ارزش و علمی مانند پزشکی و فیزیک و شیمی، با ارزش خیلی کمتر و علوم یا فنونی مثل سینما و موسیقی و... بی ارزش و چه بسا ضد ارزش تلقی می شوند؛ اما نظام ارزش گذاری برخاسته از نگاه غایت گرایی چیز دیگری است. به چه مناسبت ما اشعار عشقی امرؤالقیس و اشعار خمیری ابونواس را به عنوان تحصیل علوم دینی یاد می گیریم؟ البته برای اینکه ما را در فهم زبان قرآن کمک می کند. پس هر علمی که به حال اسلام و مسلمین نافع است و برای آنها لازم است، آن را باید از علوم دینی شمرد و اگر کسی خلوص نیت داشته باشد و برای خدمت به اسلام و مسلمین آن علم را تحصیل کند، مشمول اجر و ثواب هایی که در تحصیل علم گفته شده هست، مشمول این حدیث است که

«و انّ الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم»: فرشتگان، زیر پای طالبان علم پر می‌نهند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۴)؛ اما اگر خلوص نیت در کار نباشد، تحصیل هیچ علمی ولو یادگرفتن آیات قرآن باشد، اجر و ثوابی ندارد (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۱۷۱-۱۷۳).

نتیجه‌گیری

گفتیم که دینی‌بودن علم از دو منظر قابل پیگیری است: اول اینکه علم باید با مبانی تفکر اسلامی و مخصوصاً اندیشه توحید و شاخص «از اوایی» سازگار باشد و عدم سازگاری حاکی از نادرستی آن، جهل مرکب است. این دیدگاه را مبنای نامیدیم و در این مقاله به اشاره از آن گذشتیم. دیدگاه دوم، غایت‌گرایی است که طبق آن، علم تولیدشده، مستقل از سازگاری یا عدم سازگاری آن با مبانی اسلامی و توحیدی، باید علمی نافع باشد و در راستای اهداف اسلام و جامعه اسلامی به کار گرفته شود. استاد مطهری به هر دو دیدگاه مذکور عنایت داشته، دو شاخص «از اوایی» و «به سوی اوایی» را معیار سنجش توحید و شرک در این دو عرصه معرفی کرده است. در این مقاله با عنایت به شاخص دوم، به اولویت‌بندی سلسله ارزش‌ها در تفکر اسلامی پرداختیم و عبادت و عدالت را دو ارزش اصیل و تمام ارزش‌های دیگر از جمله علم را ارزش‌های ثانوی و دارای ارزش ابزاری دانستیم.

نتیجه دیدگاه مذکور این است علم، طریقت داشته باشد و نه مطلوبیت؛ به عبارت دیگر علم را به عنوان ابزاری مفید برای رسیدن به ارزش‌های اصیل اولی و ثانوی دنبال کنیم، نه علم را برای علم؛ اما معیار مفید و نافع بودن علم را پاسخگویی آن به سؤال‌های - عمدتاً - فردی و ارائه راه حل برای مسئله‌های - عمدتاً - اجتماعی دانستیم و به پیروی از استاد مطهری، تصریح کردیم که طبق این دیدگاه، تقسیم متعارف علوم به دینی و غیردینی نادرست خواهد بود؛ زیرا عامل مؤثر در دینی‌بودن علم، انگیزه، هدف و نیت عالم است، نه موضوع علم؛ اما نکته مهم در پایان مقاله که باید به آن اشاره کنیم، این سؤال است که آیا ما واقعاً به غایت‌گرایی در علم دینی باور داریم؟ آیا ما شاخص «به سوی اوایی» را به عنوان معیار توحید و شرک می‌پذیریم؟ آیا ما ارزش علم را فقط بر اساس میزان نفع و

فایده الهی آن ارزیابی می‌کنیم؟ آیا ما مفاد دعای «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ» را قبول داریم؟ آیا هرگز احساس خطر کرده، از علم غیرمفید به خدا پناه برده‌ایم؟ آیا خطر علم برای علم یا سرگرم‌شدن به علوم لاینفع را به عنوان تهدیدی برای خود و جامعه خود باور داریم؟ آیا اهمیت این امر چندان برای ما احراز شده است که اگر کسی در نظر یا عمل به این امر ملتزم نباشد، «مشرک» و به تعبیر استاد مطهری «بیمار» بدانیم؟ ایشان در مقدمه کتاب **داستان راستان** با اشاره به اینکه عده‌ای ایشان را به علت ساده‌بودن محتوای این کتاب، از تألیف آن بر حذر می‌داشتند، از این روحیه با عنوان یک بیماری اجتماعی یاد می‌کند و می‌نویسد:

اگر این منطق و این طرز تفکر مربوط به یک نفر یا چند نفر می‌بود، من در اینجا از آن نام نمی‌بردم، متأسفانه این طرز تفکر - که جز یک بیماری اجتماعی و یک انحراف بزرگ از تعلیمات عالیه اسلامی چیز دیگری نیست - در اجتماع ما زیاد شیوع پیدا کرده، چه زبان‌ها را که این منطق نبسته و چه قلم‌ها را که نشکسته و به گوشه‌ای نیفکنده است؟ به همین دلیل است که ما امروز از لحاظ کتب مفید و مخصوصاً کتب دینی و مذهبی سودمند، بیش از اندازه فقیریم. هر مدعی فضلی حاضر است ده سال یا بیشتر صرف وقت کند و یک رطب و یابسی به هم بیافد و به عنوان یک اثر علمی، کتابی تألیف کند و با کمال افتخار نام خود را پشت آن کتاب بنویسد، بدون آنکه یک ذره به حال اجتماع مفید فایده‌ای باشد؛ اما از تألیف یک کتاب مفید، فقط به جرم اینکه ساده است و کسر شأن است، خودداری می‌کند. نتیجه همین است که آنچه بایسته و لازم است، نوشته نمی‌شود و چیزهایی که زاید و بی‌مصرف است، پشت سر یکدیگر چاپ و تألیف می‌گردد. چه خوب گفته **خواجه نصیرالدین طوسی**:

افسوس که آنچه برده‌ام باختنی است بشناخته‌ها، تمام شناختنی است

برداشته‌ام هر آنچه باید بگذاشت بگذاشته‌ام هر آنچه برداشتنی است

عاقبه‌الامر در جواب آن آقایان گفتم: این پیشنهاد شما مرا متذکر یک بیماری اجتماعی کرده و نه تنها از تصمیم خود صرف نظر نمی‌کنم، بلکه در مقدمه کتاب از این پیشنهاد شما به عنوان یک بیماری اجتماعی نام خواهم برد (همو، نسخه الکترونیکی، ج ۱۸، ص ۱۹۰-۱۹۱).

راه حل دینی‌کردن علم بر اساس دیدگاه غایت‌گرایی روشن است. برای نیل به علم دینی باید به علم نافع پرداخت که در واقع علم بومی است؛ علمی پاسخگو به سؤال‌ها و مسئله‌های جامعه؛ علمی که از یکسو سؤال‌ها و مسئله‌های بومی به آن و به نهادهای مربوط مانند حوزه‌های علمیه، دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها و... عرضه می‌شود و سازوکاری برای این کار وجود دارد و از سوی دیگر دستاوردهای علمی این نهادها فاصله هرچه کمتری با اجرا در جامعه دارند. در ارزیابی میزان دینی‌بودن سه شاخه اصلی علوم در کشور، با تخمینی نسبی و غیرمستند می‌توان علوم پزشکی را مفیدترین و لذا دینی‌ترین شاخه علوم دانست که رابطه روشن و مستقیمی با سلامت مردم جامعه دارد. علوم فنی و مهندسی در رتبه بعدی قرار دارد که فواید خود را در صنعت و ابزارسازی جامعه نشان می‌دهد و در این عرصه شاهد تشکیل انجمن پیشبرد ارتباط صنعت و دانشگاه بوده‌ایم. آخرین رتبه از آن علوم انسانی است که شاید برای عده‌ای معلوم نباشد که فایده و اثربخشی آن کجا آشکار می‌شود!

در این راستا مهم‌ترین پیشنهاد آن است که برای هر رشته از شاخه‌های علوم و مخصوصاً علوم انسانی، شاخص بهره‌وری تعریف شود. این شاخص که میزان مفید و نافع بودن هر رشته برای جامعه را می‌شناساند، در واقع میزان دینی‌بودن آن رشته یا شاخه از علم را نیز مطابق با دیدگاه غایت‌گرایی تعیین می‌کند. بدین منظور باید به طراحی حوزه‌ها، محورهای ذیل هر حوزه و شاخص‌های ذیل هر محور در سنجش میزان دینی‌بودن هر یک از علوم پرداخت.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم؛ با ترجمه آیه‌الله مکارم شیرازی.
۲. نهج‌البلاغه؛ نسخه المعجم المفهرس؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامیه، ۱۴۱۷ق.
۳. ابن‌ماجه قزوینی، محمدبن یزید؛ سنن؛ تحقیق محمد فواد عبدالباقی؛ ج ۱؛ [بی‌جا]: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، [بی‌تا].
۴. موسوی خمینی، سید روح‌الله؛ ولایت فقیه حکومت اسلامی؛ تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.

۵. — صحیفه امام؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸.
۶. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۷. مجلسی، علامه محمد تقی؛ بحار الأنوار؛ ج ۱؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
۸. مطهری، مرتضی؛ امامت و رهبری؛ چ دوم، تهران: صدرا، ۱۳۶۴.
۹. — بیست گفتار؛ چ هفتم، تهران: صدرا، ۱۳۷۰.
۱۰. — ده گفتار؛ چ پنجم، تهران: صدرا، ۱۳۶۸.
۱۱. — مجموعه آثار؛ ج ۱؛ نسخه الکترونیکی.
۱۲. — مجموعه آثار؛ ج ۲؛ نسخه الکترونیکی.
۱۳. — مجموعه آثار؛ ج ۳؛ نسخه الکترونیکی.
۱۴. — مجموعه آثار؛ ج ۵؛ نسخه الکترونیکی.
۱۵. — مجموعه آثار؛ ج ۱۷، نسخه الکترونیکی.
۱۶. — مجموعه آثار؛ ج ۱۸، نسخه الکترونیکی.
۱۷. — مجموعه آثار؛ ج ۲۱، نسخه الکترونیکی.
۱۸. — مجموعه آثار؛ ج ۲۲، نسخه الکترونیکی.
۱۹. — مجموعه آثار؛ ج ۲۴، نسخه الکترونیکی.
۲۰. مولانا، جلال الدین محمد بلخی؛ مثنوی معنوی؛ تصحیح عبدالکریم سروش؛ تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۵.